

از مطالعه این نشریه در زمان تفیلا و فواندن توراہ فودداری فرمایید.

# אוריאל דוידי

תולדות

جهت مفا قدوسیت این نشریه از دور اندافتن آن فودداری فرمایید.

2 کیسلو 5782

## گفتاری روشنگر

دورهٔ ما که دورهٔ مادیات است و تکنولوژی ، مدام در حال ترقی و پیشرفت است ، افراد دوره از درد بزرگی رنج می‌برند ، دردی که متأسفانه بسیار رایج گشته و افسردگی و اضطراب نام دارد. با نگاه به شکل و ظاهر دوره ، متعجب می‌شویم با این همه مادیات و لذات که هر کسی می‌تواند آنها را به دست آورد ، چرا این همه افسردگی و اضطراب فراوان شده است؟

خدا را شکر ، فراوانی بسیاری در مواد غذایی و پوشاک است و دیگر مایحتاج انسان به راحتی مهیا می‌شود ، نسبت به دوره‌های گذشته ، همهٔ ما ثروتمند محسوب شده و دیگر لازم نیست از چاه آب کشیده یا خرید خویش را از بازار تا خانه با پای پیاده حمل کنیم ، ماهی ، گوشت و مرغ تمیز و آماده در اختیار ما قرار دارند و لازم نیست به مانند دوران قدیم ، به دنبال خرید مرغ برویم ، سپس آن را شخیطاً ، تمیز ، نمک کرده و بدین ترتیب برای مرغ یا گوشت وقت و انرژی بسیاری صرف نماییم.

با این حال ، افراد چهل سال پیش بسیار خوشحال تر و خوشبخت تر از انسانهای این دوره بودند ، ولی در دورهٔ ما ، با وجود اینکه در اوج مادیات و موارد لوکس هستیم ، خوشحالی و خوشبختی مورد کمیابی شده است. چرا؟

این سؤال را می‌توان با یک جملهٔ ساده توضیح داد:

هر چقدر انسان انتظار داشته باشد ، به همان اندازه مایوس و دل شکسته می‌شود. در دوران قبل ، انسانها انتظار زیادی نداشتند و با هر چه که در زندگی داشتند ، خوشحال بودند و از آن لذت

در این پاراشا می‌خوانیم بیصحاق آوینو با ریوقا ایمنو ازدواج می‌کند. هنگام ازدواج ، بیصحاق آوینو چهل سال داشت و فقط در سن شصت سالگی صاحب فرزند گشت. پس وقتی توراہ می‌نویسد بیصحاق آوینو برای بچه‌دار شدن تفیلا خواند ، منظور به این است که بیصحاق آوینو به مدت بیست سال برای بچه‌دار شدن ، تفیلا خواند. بیصحاق آوینو و ریوقا ایمنو با اولین تفیلا بچه‌دار نشدند ، پس به مدت بیست سال برای بچه‌دار شدن تفیلا خواندند. وقتی هم که بچه‌دار شدند ، به خاطر عساو زجر زیادی کشیدند ، زیرا همسران عساو برای بت ، قطورت دود می‌کردند و این دود باعث شد تا چشمان بیصحاق آوینو نابینا شوند.

تفسیر دیگر در مورد نابینایی بیصحاق آوینو این است که وقتی بیصحاق آوینو برای قربانی شدن روی مذبح گذاشته شد ، نابینا گردید.

نابینایی زجر بسیار بزرگی است و چون بیصحاق آوینو نابینا بود ، بیشتر عمر وی با زجر و سختی گذشت. با این حال ، میدراش می‌فرماید بیصحاق آوینو همیشه روح مقدس داشت. از اینجا معلوم می‌شود که بیصحاق آوینو همیشه شاد و خوشحال بود ، زیرا روح مقدس بر فردی که ناراحت است ، مستولی نمی‌شود.

از اینجا درمی‌یابیم با وجود این همه دلیل برای ناراحتی (نابینایی و بچه‌دار نشدن) بیصحاق آوینو و ریوقا ایمنو شاد بودند و برای بچه‌دار شدن تفیلا می‌خواندند.

1 اگر در کیفیت و کمیت مطالب این نشریه (آی ، پیشنهاد و یا سوالی در امور هلافا و زندگی روزمره دارید از اتمام لطف

خود به ما دریغ ننمایید. 6. 50465 1617161 پست الکترونیکی [davidsbeam@gmail.com](mailto:davidsbeam@gmail.com)

انسان با قلب و عقل خود درک می‌کند که بیشتر از اعمال خویش خوبی دریافت کرده و بر طبق رفتار خود مجازات نشده است.

شخصی به مغازهٔ فلافل فروشی رفت و یک فلافل سفارش داد و با لحنی تند به فروشنده دستور می‌داد: "خیارشور هم بگذار، زیتون هم بگذار، سالاد هم بگذار، کچاپ هم بگذار، پیاز داغ هم بگذار...".

فروشنده از او پرسید: "چرا اینقدر با لحن تند دستور و امر می‌کنی؟"

آن شخص در پاسخ گفت: "پولش را دادم، پس حق من است که هر چه می‌خواهم اضافه کنم."

پس از خوردن فلافل، این شخص به کنیسا آمد تا تفیلائی مینخا بخواند و در وسط براخای "שִׁים שְׁלוֹם" - به ما صلح بده" به یاد سؤال فروشنده افتاد که در پاسخ به او گفت چون پول داده، حق او است که باز هم درخواست کند و باز هم بخواهد. احساس شرم این شخص را در بر گرفت زیرا در نزد خداوند فقط درخواست می‌کند بدون اینکه چیزی را در عوض بدهد: "به ما صلح بده، خوبی بده، برکت بده، زندگی بده، آبرو بده، نیکی بده، عدالت بده، رحم بده..."

باشد رضای خداوند که مزکی شویم برای هر چیز از خداوند تشکر کنیم و براخاها را با شادی و خوشحالی بگوییم. آمین!

می‌بردند. آنها به جای اینکه تمام روز شکایت کنند چه موردی ندارند، برای مواردی که داشتند از خداوند تشکر می‌کردند.

انسان باید بداند که هیچ چیز در زندگی امر مسلم نیست و در زندگی خود صاحب هیچ چیز نیست، نه سلامتی، نه رزق و روزی و نه خانواده. انسان هر چیزی که در زندگی دارد، از خداوند به عنوان هدیه دریافت می‌کند و هر لحظه که خداوند این موارد را به آدم می‌دهد، به این معنی است که خداوند خوبی خود را نسبت به آن آدم ادامه می‌دهد. پس آدم نباید انتظار داشته باشد هم چنان که تا اکنون سالم و سلامت بوده، تا آخر عمر نیز سالم و سلامت باشد یا اگر تا امروز کار خوب و درآمد خوبی دارد، تا آخر عمر این رزق و روزی ادامه خواهد داشت.

این اصل در مورد تمام مواردی که شخص در زندگی دارد صادق است و انسان دارای هیچ چیز نیست، نه از لحاظ دارایی مادی و نه از لحاظ دارایی معنوی.

وظیفهٔ انسان در این دنیا این است که به خوبیهای خداوند در این دنیا توجه داشته و برای هر چیز از خداوند تشکر کند و بداند اینها حق و حقوق انسان نیست، بلکه نیکی خداوند در حق وی است. شخص همواره باید به نزد خداوند تفیلا بخواند که این خوبی و نیکی ادامه داشته باشد، تفیلا بخواند که سلامتی، درآمد و دیگر مایحتاج وی همیشه مهیا باشند و این باعث خواهد شد که انسان شاد و خوشبخت باشد، زیرا که

## بی‌احترامی به اولزادی

تفسیر این مورد می‌نویسد: "توراه شهادت می‌دهد که عساو به عبادت خداوند بی‌احترامی نمود."

ربی اهرون کوتلر روحش در این باره می‌نویسد:

در آن روز اوراهام آوینو از دنیا رفته بود و به همین جهت یعقوب آوینو غذای عدس پخته بود. در واقع، لازم بود اوراهام آوینو پنج سال دیگر عمر کند، ولی چون همان روز قرار بود عساو پنج گناه کبیره انجام دهد، خداوند عمر اوراهام آوینو را کوتاه نمود تا نبیند که نوهٔ او به راه بد کشیده شده است.

در پاراشا می‌خوانیم یعقوب آوینو غذای عدس پخته بود و عساو خسته از صحرا برگشت. عساو از یعقوب آوینو درخواست نمود که به او از این غذای عدس بدهد. یعقوب آوینو از عساو خواست که اولزادی خویش را به او بفروشد. عساو در پاسخ گفت: "من دارم می‌میرم و این اولزادی به چه درد من می‌خورد."

عساو اولزادی خویش را به یعقوب آوینو فروخت و یعقوب آوینو به عساو نان و غذای عدس داد. عساو خورد و نوشید و بلند شد و رفت. عساو به اولزادی بی‌احترامی نمود. راشی در

راه درست برگردد ، ولی وقتی عساو اولزادی را فروخت که در آن زمان ، این بالاترین درجه‌ای بود که انسان می‌توانست به آن برسد و با اولزادی ، فرد می‌توانست خد-اوند را عبادت نماید. و نه تنها فروختن ، بلکه عساو به این عبادت ، بی‌احترامی نمود ، دیگر هیچ امیدی نبود که عساو توبه نماید پس توراه این مورد را با تمام جزئیات توضیح می‌دهد.

سؤال این است که چرا توراه این پنج گناه کبیره را یاد نمی‌کند ، بلکه فقط آنها را به صورت رمز و اشاره می‌گوید ، ولی مسئله بی‌احترامی به اولزادی را توراه با تمام جزئیات تعریف می‌کند ، از عدس پختن یعقوب آوینو و تا بی‌احترامی کردن عساو به اولزادی.

در پاسخ می‌توان گفت: با وجودی که عساو پنج گناه کبیره انجام داده بود ، ولی باز امید بود که عساو توبه نماید و به

## قدرت توراه

دانشگاه‌هایی تحصیل کرده و در چه بیمارستانهایی کار می‌کند و چه تحقیقاتی را انجام داده است.

هگائون از ویلنا پرسید: "چشم چند ماهیچه دارد؟"

پروفسور در پاسخ گفت: "بیست ماهیچه."

هگائون از ویلنا دوباره پرسید: "فقط بیست ماهیچه؟"

دکتر کمی فکر نمود و گفت: "۲۳ یا ۲۵ ماهیچه."

هگائون از ویلنا گفت: "چشم آدم هفتاد ماهیچه دارد." و سپس نام هر یک از این ماهیچه‌ها و وظیفه آن ماهیچه را ذکر نمود و گفت: "اگر نمی‌دانی چشم انسان چند ماهیچه دارد ، چطور می‌خواهی من را معاینه کنی؟!"

دکتر با تعجب از هاراو سرنه پرسید:

"هگائون از ویلنا این همه اطلاعات را از کجا داشت؟"

هاراو سرنه در پاسخ داد: "هگائون از ویلنا تمام این اطلاعات را از توراه می‌دانست."

دکتر پرسید: "هگائون از ویلنا هنوز زنده است؟"

هاراو سرنه در پاسخ فرمود:

"خیر ، وی فوت کرده است."

دکتر پرسید: "وی همین پنج شش سال پیش فوت کردند؟"

هاراو سرنه در پاسخ فرمود:

"خیر ، تقریباً ۲۰۰ سال پیش وی فوت کرده است."

دکتر با تعجب بسیار گفت: "مگر می‌شود؟! پزشکان تازه به این

نتیجه رسیده‌اند که چشم آدم ۷۰ ماهیچه دارد."

هاراو سرنه در پاسخ فرمود: "این قدرت توراه است."

ربی یخزقتل سرنه روحش شاد ، یکی از مدیران یشیوای خبرون ، ناراحتی چشمی داشت و به همین جهت به نزد یک پروفسور رفت تا خود را معاینه نماید. در حین صحبت با یکدیگر ، ربی یخزقتل برای آن پروفسور تعریف نمود که یک بار هگائون از ویلنا نیز ناراحتی چشمی داشت و خانواده وی اصرار نمودند که هگائون از ویلنا به دکتر برود ، ولی هگائون از ویلنا موافقت نکرد که به دکتر برود و فرمود: "خد-ا به من کمک خواهد کرد."

مدتی بعد ، حال هگائون از ویلنا بدتر شد و افراد خانواده اصرار بسیاری کردند که هگائون از ویلنا به دکتر برود. هگائون از ویلنا راضی شد و یک پروفسور متخصص را به نزد وی آوردند. هگائون از ویلنا به آن پروفسور فرمود: "توراه در کتاب شموت می‌نویسد: باید او را درمان کند و شفا دهد. و از این مورد دانشمندان توراه آموخته‌اند که دکتر اجازه دارد ، بیمار را درمان نماید و تو فرستاده خد-اوند هستی ، ولی قبل از اینکه بخواهی مرا درمان نمایی من پریشانی از تو دارم."

پروفسور نیشخندی زد و گفت: "بفرما ، بپرس."

هگائون از ویلنا پرسید: "تو چشم‌پزشک هستی؟"

پروفسور پاسخ داد: "بله."

هگائون از ویلنا پرسید: "در این زمینه تخصص داری؟"

پروفسور در پاسخ گفت: "من تخصص بسیاری در چشم‌پزشکی دارم و بین بزرگترین پروفیسورهای چشم می‌باشم."

هگائون از ویلنا پرسید: "چند سال است که در این باره مطالعه می‌کنی؟"

پروفسور در پاسخ گفت: "چندین دهه است که من در این زمینه تحصیل می‌کنم" و سپس پروفسور توضیح داد در چه

## توراه ، راهنمای انسان

مأمور که از خوشرویی هاراو عوبدیا خوشش آمده بود ، با لحنی ملایم تر گفت: "باشد ، یک هفته به تو وقت می‌دهم." پس از یک هفته ، موعد سوکا تمام شد و هاراو عوبدیا سوکای خود را از جلوی خانه جمع نمود.

هاراو زمیر کهن با ذکر این داستان فرمود:

"در زندگی انسان باید با عقل و درایت ، کار خویش را جلو ببرد ، نباید برای همه چیز دعوا نماید و لجاجت به خرج دهد. شخص باید همیشه به یاد داشته باشد این دنیا به مانند راهرویی است که وی را به عالم باقی می‌برد و وقتی که وی به آموزش توراه مشغول می‌شود ، متوجه می‌گردد پهلوان واقعی کسی نیست که دعوا نموده و همیشه از زور خود استفاده می‌کند ، بلکه شخصی است که بر غریزه خویش تسلط دارد ، شخص ثروتمند ، کسی است که با آن چیزی که در زندگی دارد خوشحال است ، شخص محترم ، فردی است که به دیگران احترام می‌گذارد و غیره.

وقتی شخص مشغول به آموزش توراه می‌شود ، توراه ، او را در هر زمینه‌ای از زندگی راهنمایی می‌کند ، می‌داند وی چطور در خانه و بیرون از خانه رفتار نماید و چگونه فرزندان خویش را تربیت کند ، زیرا توراه ، راهنمای انسان است.

وقتی هاراو عوبدیا یوسف روحش شاد ۲۴ سال سن داشت ، هاراو عزرا عطیا روحش شاد ، او را به قاهره فرستاد تا هاراو عوبدیا رهبر روحانی یهودیان مصر باشد. هاراو عوبدیا چندین بار تعریف کرد وقتی شبها مشغول آموزش توراه بوده ، از پنجره می‌شنید چطور کارآگاهان مصری او را تعقیب می‌کنند و فکر می‌کردند هاراو عوبدیا جاسوس است.

وقتی موعد سوکا فرا رسید ، هاراو عوبدیا در بیرون از خانه خود سوکا ساخت. روز اول موعد سوکا ، مأمور با چند پلیس به درب خانه وی آمد و گفت: "چرا بیرون از خانه انبار ساخته‌ای؟ مگر نمی‌دانی نباید در خیابان انبار ساخت؟ تو باید این انبار را فوراً خراب کنی!"

هاراو عوبدیا می‌دانست هنوز خوب شناخته نشده و به همین سبب اگر بخواهد توضیح دهد این میصوای توراه است و باید اینطور رفتار نمود ، ممکن است آن مأمور بیشتر لجاجت نماید و درخواست کند فوراً باید سوکا را خراب کرد. پس هاراو عوبدیا با خوشرویی پرسید: "واقعاً ساخت انبار بیرون از خانه ممنوع است؟ من فکر کردم این قسمت بیرون از خانه حریم شخصی محسوب می‌شود. باشد ، من این انبار را خراب می‌کنم ، ولی لطفاً یک هفته به من فرصت بده."

### قابل توجه خوانندگان گرامی

نشریه هفتگی **אור לדוד** در زمان اخیر با کمبود مالی جدی روبرو شده است که در صورت عدم دریافت کمک مالی از چاپ و پخش نشریه برای چندمین بار معذور خواهد گشت.

این مورد سبب گشته این نشریه تنها به تعداد نسخ محدودی چاپ و نشر اکتفا نموده و در اختیار افراد معدودی قرار دهد و بدین ترتیب سایرین از دریافت آن محروم بمانند که در صورت عدم توجه ، موفق به تهیه این تعداد محدود نیز نخواهد گشت.

### واقعاً اکنون: لمظه‌ای تفکر... ۱۱۱

اما پس از تفکر ، باید عمل نمود آیا عدالت است که تنها به علت کمبود مالی از داشتن نشریه‌های فارسی زبان که در نوع خود بی‌نظیر می‌باشند محروم باشیم پس خواهشمند است جهت کمک به این نشریه اقدام فرمایید .

با کمک به این نشریه علاوه بر درج اسامی و اختصاص انتشار ، به منظور سلامتی و موفقیت افراد و یا شادی روح و روان رفتگان خویش ، مزکی خواهید گشت که توسط تلمید خاخام جهت سلامتی ، موفقیت و سرافرازی شما در نزد: مقبره "خاخام اوریل داویدی" به دعا و تفیلا پرداخته شود.

جهت کمک به این نشریه لطفاً با شماره تلفن یا واتس‌آپ ۰۵۴-۶۴۹-۳-۶۴۹ تماس حاصل فرمایید.